

درس ۲۰ رضا

صدای اذان را از مسجد شنیدیم. همراه پدرم به مسجد رفتیم. کنار حوض، وضو گرفتیم. وقتی داخل مسجد شدیم، مردم نشسته بودند. دوستم رضا در مسجد نبود. پدرش را دیدم. به او سلام کردم و پرسیدم: «چرا امروز رضا نیامده است؟»

پدرش گفت: «رضا مریض است.» من و پدرم برای سلامتی رضا دعا کردیم. بعد از نماز، از پدرم اجازه گرفتیم و به دیدن رضا رفتیم.

رض

